



2019 /04/05



به تاسی از سخنان ارزشمنند جناب ع واحد حیدری از سدنی که می فرماید : - خواننده گان [افغان]جرمن آنلاین دشمن ما در سدد تفرقه ما است.

در این مرحله حساس که افغانستان به صلح و استقلال خود نزدیک می شود، انش قهر و غضب در دل دشمن شکست خورده افروخته است. ایندسته آرزومند اند تا همانند شوروی وقت که بعد از خروج خود میخواست پل پای خود را و هم جنایت مرتکب شده اش را با جنگ های قومی نابود کنند و خاک بپوشانند.(ادامه در بخش نظرات)

مقاله ای ذیل از قلم جناب مسعود فارانی را که به تاریخ 2016 /12 /20 نشر شده بود، افغان جرمن آنلاين لازم دید تا آنرا دوباره نشر کند. افغان جرمن آنلاين ميداند که هجوم فرهنگی ایران چگونه اشخاص نیازمند گدا صفت را در بیدل پول بخرد و از آنها غرض پیاده کردن، اغراض شوم سو استفاده نماید. با احترام افغان جرمن آنلاين

۲۰۱۶/۱۲/۲۰

مسعود فارانی

به جواب سخافت صبور الله سیاه سنگ

نشر دوباره

قبل از همه باید یاد آور شوم که چگونه قلمداران بی اندیشه از قلم پیشه میسازند. نسل کشی در **رواندا**، **کرواسیا** و **صربستان** و غیره ماحصل جنایت قلمبستانی است که دست بقلم بردند و زمینه ای نفاق بزرگ ملی را به اشاره دشمنان کشور شان آماده ساختند. اکنون می بینیم که روش نسل کشی از جانب بیگانگان بوسیله قلمبستان بی اندیشه در کشور زخمی خود ما افغانستان در حال اوج گیری است. قلمبستانی مزدور **رواندا**، **کرواسیا** و **صربستان** بعد از نسل کشی، به غرب رفته و نسل اندر نسل صاحب بهترین زندگی تضمین شده میباشند. این رفاه و تضمین را آنها در بدل نفاق اندازی ملت هایشان بدست آورده اند، که منجر به نسل کشی جناح های متخاصم چند جانبه گردید. آغاز این روند نامیمون را بوضاحت در وطن در حال نظاره هستیم .

در کشور زخمی و درد کشیده ما که تمام تضمین های زندگی را از دست ملت گرفته اند و عادی ترین تضمینی را که در برابر قوماندان سالاری حاضر جهادی ها، داشته باشند متأسفانه ندارند، تمام جامعه خیر دارد که در پیش چشم خانواده های بی بضاعت و فقیر و ضعیف دختر و پسر و هست و بود شانرا بزور از آنها می گیرند و با رقصاندن و بچه بازیها و تجاوز لواط برای خوشگذرانی استفاده میکنند. این جریان هیچ چیز را برای مردم، مصنون نگذاشته است. قلمبستان بجای اینکه در برابر این جنایات بشری تحمل شده از طرف دشمنان افغانستان، قد علم کنند و از برادری و همدلی که سالها در کشور رواج بود، بنویسند بد بختانه در تشدید نفاق افگنی فعال شده اند.

دیده میشود که در خط دشمنان افغانستان بوسیله انسان نما ها مثل روان فرهادی، قوی کوشان، پروفیسر رهین، پدram، رحیمی، بهزاد، ناظمی و امثال شان جریانی براه افتاد که نامردانه با قلم اشخاص یادشده بیشتر تقویه می شد. اینها بجایکه واقعیات ها را برجسته کنند برعکس در تحریب و تحریف حقایق پرداختند و می پردازند. بجای اینکه شخصیت های محوری ملی گرایان و طندوست روشنگر را مانند **سید نور محمد شاه خان، واصل کابلی، سیدجمال الدین افغانی، سید جوهر شاه غوربندی، میر مسجدی خان، میرزا فقیر احمد خان پنجشیری، میر یار بیک خان بدخشانی، کاکا سید احمد خان قندهاری، عبدالرحمن لودین، محی الدین انیس، فیض محمد کاتب هزاره، مولوی واصفی قندهاری، عبدالهادی داوی، محمود طرزی، انوربسمل، میر غلام محمد غبار، ابراهیم صفا، ولی خان دروازی، حلقه فرهنگی سردار نصرالله خان، شخص شاه امان الله، داکتر عبدالغنی، میرزا مهدی خان چنداولی، گل پاچای الفت، علامه حبیبی، کهزاد، غلام محمد میمنگی، استاد قاسم افغان، استاد افندی، قیام الدین خادم، حیدر ژوبل، خانم اسما رئیسه طرزی، خاتم روح افزا طرزی، ملکه ثریا، خاتم ماگه رحمانی، میر قاسم خان لغمانی، برات علی خان تاج، سرور جويا، سید حسن حسن "شیون"، نجیب الله خان توروایانا، عبدالرحمن محمودی، استاد فکری سلجوقی، صلاح الدین خان سلجوقی، گویای اعتمادی، استاد نوید، اسماعیل خان بلخی، استاد بیتاب، عبدالرحمن پژواک، عبدالرووف بینوا، قاری عبدالله، مستغنی، استاد مبلغ (و دیگرانیکه متأسفانه از قلم افتاده اند) را برجسته سازند بی شرمانه بدنبال بالا بردن دزدانی اند که با برجسته کردن بچه سقو و امثال اش جنایات دزدان تازه بدوران رسیده را ستر و اخفا کنند. اینها با بزرگ کردن عناصر غیر ملی، مفاخر ملی را بر زمین می زنند و سبب خشنودی بیگانگان شده زمینه خانه جنگی ها را بیشتر فراهم می سازند.**

صبور الله سیاه سنگ پیرمردیکه در سنین نوجوانی باقی مانده و به بلوغ فکری هنوز نرسیده است بخاطریکه موصوف به کارهای دست میزند که ضرورت آن در شرایط نا هنجارکنونی دیده نمی شود. شرایطی که افغانستان را در لبه پرتگاه نیستی قرار داده است و از جانب دیگر تمام دشمنان رنگارنگ ملت افغانستان با قوت های اتمی در منطقه دست به جنایت و خیانت بوسیله چنین اشخاص کم ظرف میزنند. ولی **صبور الله سیاه سنگ** در بخش های مصروف نوشتن است که هر انسان ملی گرا میداند که این کور خود بینای مردم چه میخوهد و چه میکند. موصوف گاهی با نوشتن رساله به پای رهنورد زریاب می پیچد و گاهی کتاب چهار صد صفحه ای در مورد صادق فطرت "ناشناس" مینویسد. و گاهی هم که از مفهوم عالی شعر عبدالباری جهانی عاجز می ماند به گمان و برداشت نادرست خودش، زمینه یک انتقاد را فراهم میکند.

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکني د ليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

این نابالغ فکری شخص اجبر شده ای بیش نیست که بلاخره امروز در اوضاع کنونی گمان می کند از پیچیدن به پای این و آن میتواند صاحب نامکی شود و ذخیره شهرت ناسالم اش را افرون نماید.

اینبار در شرایط بسیار حساس و شکننده، که اقوام را در کشور بمقابل هم تحریک می کند، صبورالله پای استدلال چوبین اش را از گلیم خود فراتر گذاشته بی جا و بی موجب به توهین بزرگترین عارف و صوفی بزرگ افغانستان منسوب به قوم پشتون اهانت آشکار را روا میدارد تا در خدمت یک تهاجم فرهنگی ضد پشتون سهیم شده باشد. موصوف با چنین سخافت میخواهد مثل ده های دیگر ازین راه غلط صاحب نان و نوای شود. این چنین نوشته ها چه از قلم حسن کاکر باشد و یا چه از قلم اسحاق نگارگر در مورد سقو، می بینیم که چنین تغییر موضع دادن آنها، اندیشه آنها نیست بلکه پیشه و طمع آنها ست. تا به جاهای پولپرداز، چراغ سبز را به خدمتگزاری نشان داده باشند.

نخست باید خاطر نشان کرد که آیا دیوان حجیم رحمن بابای بزرگ فقط همین چند نمونه است که نابالغ فکری آنرا کشف کرده است؟ آیا تمام دیوان او سند بر قوت آن متصوف بزرگ شده نمی تواند؟ پس می بینیم که در اجندای پنهان سیاه سنگ توطئه نهفته است که داکتر صاحب لطیف یاد آنرا در مقال شان تحت عنوان «دیناغلی صبورسیا ه سنگ په خواب کی» چنین وضاحت داده اند که: «... دیناغلی صبورسیا سنگ پخپلي مقالې کې ولي رحمان بابا ته غل ویلی دي، زما په اند دیناغلی صبورسیا سنگ ددی لپاره چې خپل کاذب شهرت نور هم زیات کړي نو خکه یی د خپلو لیکنو لپاره بله سوژه ونه موندله او ددی لپاره چې یو شمیر متعصبین او پردی پاله عناصر خوشاله کړي اوو رته کامنتونه ولیکي او هغوی رحمان بابا او په مجموع کې پښتنو ته بښکځلي وکړي نو دغه لیکنه یی وکړه چې دافغانستان ددیور شمیر خلکو او په تیره بیا دپښتوژی دلیکوالانو او شاعرانو حساسیتونه یی راوپارول. ده په خپلی دغی غیر علمی لیکنی سره دا ثابته کړه چې دی په اوسنیو او روانو حالاتو کې چې افغانستان په سره اور کې سوخي څومره قومي مسایلوته پراخه لمنه وهی»

صبورالله باید بداند که وام گرفتن استعارات، شواهد، تصاویر، کنایات و حتی ابهام را در قدیم رواجی بوده بنام توارد که از طرف کوتاه نظران به سرقت ادبی مسمی شد. در گذشته ها کسی به توارد توجه خاص نداشت که نکات را در گیمه یا قوسین گرفته و در اخیر نام از اصل نویسنده یا شاعر را ذکر کنند، در آن زمانه ها عادت برین بود که نخبگان، رسالت وجدانی داشتند تا آن پیامهای بسیار نوین و نغز که به اثر مطالعات دریافته بودند. برای بلند بردن سطح آگاهی فکری اجتماعی، به مخاطبین خود برسانند. قطع نظر که ازکی بوده باشد. زیرا در آن زمانه ها رسانه های جمعی وجود نداشت تا همه برخوردار از پیامها می شدند. فقط مجالس بوده که گاه در خانه ها و گاهی در مساجد بین اندیشمندان در اجماع براه می افتاد و بعضی خوش نویسان بلند ذوق نیز نویس آن صحبت های با ارزش را ثبت کتابت نموده اند، این رواج در گذشته یک امر روتین و عادی بشمار میرفت. خلاصه این کشف سیاه سنگ نیست بل همه قلمبدهستان از آن آگاه اند که این معمول شناخته شده و قبول شده در گذشته بوده است. اینکه صبورالله از آن چه منظور دارد و چه استخراج میکند واضح و آشکار است. اگر به معیار استخراج سلیقه سیاه سنگ تازه به موضوع آگاه شده، محاسبه کنیم چه مضحکه به میان می آید؟ بطور مثال در شعر بیدل (۱۰۵۴) — (۱۱۳۳ قمری) میخوانیم که:

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد

آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود

. پس تیوری داروین (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲ م) که بعد از بیدل دهلوی بمیان می آید به آن چه باید خطاب کرد؟ به زعم تازه بقلم رسیدگان مثل سیاه سنگ باید موضوع تیوری داروین را دزدیده شده از بیت یادشده بیدل دانست؟ در حالیکه چنین نیست این تیوری داروین دانشمند نتیجه تحقیقات گسترده آن عالم گرامی است که باشعر بیدل تصادفاً همخوانی دارد. و یا در مقولات مثل این سینا، فارابی، نصیرالدین طوسی و دیگران که متأثر از آثار ارسطو میباشند و بخصوص، مولانا در اشعارش بسیار متأثر از ارسطو است ولی هیچ گاهی تفکرات ارسطو را بنام ارسطو برجسته نکرده است. مولانا در شعر خود، بدون توضیح می آورد که **دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر *** کز دیو دد ملولم وانسانم آرزوست**. بسیاری که داستان دیورژن یونانی را ننشیده باشند، شیخ یادشده را در شعر مولانا یا خود مولانا و یا هم شمس مرشد مولانا را فکر میکنند. اگر شخص ناشی ای مثل صبور که موضوع دیورژن یونانی را تازه بشناسد بخاطر کشف جدید سخیفانه بگوید که مولانا مضمون این شعر را از عمل شیخ یونانی بسرقت برده است زیرا نه در گیمه ونه در ناخنک ونه شرح بر آن دارد، این نوع طرز تفکر جز نادانی تازه به قلم رسیده ها چیزی دیگری نمیتواند باشد.

بر اساس معیار که سیاه سنگ بیرون داده است متاسفانه خود حافظ را اگر کسی با آن معیار سخیف سیاه سنگی ارزیابی کند خواهد گفت که حافظ یک دزد نامی بوده زیرا حافظ آنقدر متأثر از شعرای متقدم خود است که اگر بشماریم آبروی برای مغالطه گرانی مثل سیاه سنگ باقی نمیمانند. نادان دوست با اینکار خود متاسفانه به اکثریت شعرای بزرگ متقدم و بخصوص به خواجه حافظ شیرازی **ندانسته** اهانت آشکار و مسقیم نموده است. زیرا این عمل در قدیمه ها معمول بوده است. بطور مثال خود حافظ را بررسی میکنیم که این شاعر شناخته شده آیا اشعارش مختص و منحصر بخودش می باشد؟ یا اینکه موصوف متأثر از شاعران ماقبل خود نیز بوده است؟ بطور مثال بقول **سید محمد علی نیا** دانشمند شاعر و شعر شناس که برویت تحقیق ثابت

د پانوی شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

میکند که : " 70 درصد اشعار "حافظ" از "خواجهی کرمانی" است اما جا به جایی کلمات در شعر وی [حافظ] سبب فراموشی اشعار "خواجهی کرمانی" در ذهن مردم شد."

لطفاً به لینک ذیل مراجعه کنید:

<http://www.yjc.ir/fa/news/5354826/70-%D8%AF%D8%B1%D8%B5%D8%AF-%D8%B4%D8%B9%D8%B1%D9%87%D8%A7%D8%8C-%D8%AD%D8%A7%D9%81%D8%B8-%D8%A7%D8%B2-%D8%AE%D9%88%D8%A7%D8%AC%D9%88%D8%8C-%DA%A9%D8%B1%D9%85%D8%A7%D9%86%D8%8C-%D8%A7%D8%B3%D8%AA>

اگر کسی بر اساس سلیقه نادرست سیاه سنگ حافظ را اینبار بجای رحمن پایا موشگافی کند در قدم اول بسیار جلی و آشکار می بیند که دیوان حافظ با مصرع دزدیده شده از دیوان یزید بن معاویه آغاز میشود و تا حافظ مجبور نمی گردد از این توارد و تأثیر پذیری یاد نمی کند (یزید بدون شک شاعر بسیار توانا بود) حافظ مصرع از یزید را با کمی پس و پیش کردن منحیث سر آغاز دیوانش که امری مهمی است بکار گرفته است یعنی دیوانش را با شعر یزید بن معاویه منحیث یک سر آغاز چنین تدوین کرده است. به این مطلع:

از یزید بن معاویه : **أنا المسموم ما عندي بترياقي ولا راقِي *** أدر كاساً و ناولها ألا يا أيها الساقِي**

دیوان شیخ حافظ با شعر یزید چنین سر آغاز دارد :

ألا يا أيها الساقِي ادر كاساً و ناولها * که عشق آسان نمود اولی افتاد مشکله**

زمانیکه متعصبین زمانه با تئسّر به حافظ بر آشفته میشوند که : **حافظ ! چرا دیوانت را با شعریک کافر مثل یزید آغاز کردی ؟** آن شاعر فرزانه با بسیار شیرین زبانی شاعرانه و با هوشیاری جوابی را در خور فکری آن متعصبین ناچار چنین می گوید: **(مال کفار را خوردن حلال است «حافظ»)** و با این شیرین زبانی گریبان اش را از دست متعصبین کور آزاد می سازد.

اگر به معیار سخیفانه سیاه سنگ ، کار حافظ را کسی ارزیابی کند خواهد گفت که: دیوان حافظ متاسفانه با شعر دزدی از یزید آغاز میشود و 70% در صد آن از خواجهی کرمانی و 20 فیصد آن از خاقانی، عطار ، سنایی و دیگران است پس با 10 فیصد شعر حافظ نمیتواند شاعر شناخته شود. ولی از آنجاییکه این حماقت در همه نیست و نباید آن شاعر فرزانه را در شرایط تاریخی کنونی، با سلیقه های طفلانه امروزی سیاهسنگی اگر ارزیابی کنیم کاری نابجاست. زیرا رسم روزگار دزدی نبود بلکه توارد یا تأثیر ادبی یک امر معمول زمانه بود است. کسیکه آن زمان را با سلیقه امروزه سبک و سنگین میکند نوع سخافت خود را به نمایش میگذارد.

نمونه های همسان ذیل مؤید گفتار ماست.

اول خواجهی کرمانی (۶۸۹-۷۵۳ق) که حافظ شیرازی هم بشکل لفظی و هم معنوی داشته های او را در شعر خود آورده است

- ۱: خواجهی: همچنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما - حافظ: کاینچنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما
- ۲: خواجهی: خرقة رهن خانه ی خمار دارد پیر ما - حافظ: روی سوی خانه ی خمار دارد پیر ما
- ۳: خواجهی: ای بسا عاقل که شد دیوانه ی زنجیر ما - حافظ: عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما
- ۴: خواجهی: خرم آن روز که از خطه ی کرمان بروم *** دل و دین داده ز دست از پی جاتان بروم
حافظ: خرم آن روز کزین منزل ویران بروم *** راحت جان طلبم و ز پی جاتان بروم
- ۵: خواجهی: دل صنوبریم همچو بید می لرزد - حافظ: دل صنوبریم همچو بید لرزانست
- ۶: خواجهی: خوش خبر باش ای نسیم شمال - حافظ: خوش خبر باشی از نسیم شمال
- ۷: خواجهی: هزار یوسف مصری اسیر چاه زنخدان - حافظ: هزار یوسف مصری فتاده درچه ماست
- ۸: خواجهی: آتش از چشمه ی خورشید درخشان طلبند - حافظ: تا لب چشمه ی خورشید درخشان بروم
- ۹: خواجهی: نسیم صبح سعادت به خون دل یابی - حافظ: نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی
- ۱۰: خواجهی: مکن به چشم حقارت نظر به مردم از آنک... حافظ: مکن به چشم حقارت نگاه در من مست
- ۱۱: خواجهی: چون کمیت اشک را بر قطره کردم گرم رو - حافظ: گر کمیت اشک گلگونم نبود گرم رو
- ۱۲: خواجهی: بوی روح از دم جایتبخش سحر می شنوم - حافظ: بوی جای از لب خندان قدح می شنوم
- ۱۳: خواجهی: گویی بت من چون ز شیبستان به در آید *** حوریست که از روضه ی رضوان به در آید
حافظ: هشدار که گر وسوسه ی عقل کنی گوش *** آدم صفت از روضه ی رضوان به در آبی
- ۱۴: خواجهی: ولوله از جان شیخ و شاب برآمد - حافظ: خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز
- ۱۵: خواجهی: خیز تا رخت تصوف به خرابات کشیم - حافظ: خیز تا خرقة ی صوفی به خرابات بریم
- ۱۶: خواجهی: همچو موسی ارنی گوی به میقات آیند - حافظ: همچو موسی ازرنی گوی به میقات بریم
- ۱۷: خواجهی: بگو که ای مه نامهربان مهر گسل - حافظ: فغان که آن مه نامهربان مهر گسل
- ۱۸: خواجهی: که جز به زر نتوان کرد دست در کمرش - حافظ: که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود
- ۱۹: خواجهی: گرم به هر سر مویی هزار جان بودی - فدای جان و سرش کردمی به جان و سرش

د پانوی شمیره: له 3 تر6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لپکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

- حافظ:** بگفتنی که چه ارزند نسیم طره ی دوست *** گرم به هر سر مویی هزا جان بودی
 ۲۰: **خواجو:** نه من سوخته خون می خوردم و خاموشم - **حافظ:** مَهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم
 ۲۱: **خواجو:** زمین بپوس و بیان کن بدان زبان که تو دانی - **حافظ:** حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی
 ۲۲: **خواجو:** جان بی جمال جانان پیوند جان نجوید - **حافظ:** جان بی جمال جانان میل جهان ندارد
 ۲۳: **خواجو:** علم چگونه زنی بر فضای عالم قدس - **حافظ:** چگونه طوف کرم در فضای عالم قدس
 ۲۴: **خواجو:** چو از رخس گل صد برگ می توان چیدن - **حافظ:** به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

دوم - تأثیرات اشعار عطارنیشاپوری در اشعار حافظ شیرازی :

- ۱: **عطار:** همه کس طالب یارند ولیک *** مقلسی مست پدیدار کجاست (دیوان عطار، ص ۲۱)
حافظ: همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست
 ۲: **عطار:** خورشید را ز پرده مشکین نقاب بست (دیوان عطار، ص ۲۷) **حافظ:** گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن
 ۳: **عطار:** بیا که قیله ما گوشه خرابتست *** بیار باده که عاشق نه مرد طامامتست (دیوان، ص ۳۳)
حافظ: بیا که قصر امل سخت سست بنیادست *** بیار باده که بنیاد عمر بر بادست
 ۴: **عطار:** مرکب لنگست و راه دورست (دیوان عطار، ص ۴۸) - **حافظ:** پای ما لنگست و منزل پس دراز
 ۵: **عطار:** نگاهی می کند در آینه یار *** که او خود عاشق خود جاودانه است
 به خود می بازد از خود عشق با خود *** خیال آب و گل در ره بهانه است (دیوان عطار، ص ۷۲-۷۳)
حافظ: که بندد طرف وصل از عشق شاهی *** که با خود عشق بازد جاودانه
 ندیم و مطرب و ساقی همه اوست *** خیال آب و گل در ره بهانه
 ۶: **عطار:** حدیث عشق در دفتر ننگد (دیوان دیوان عطار، ص ۱۳۰) - **حافظ:** که علم عشق در دفتر نباشد
 ۷: **عطار:** پیر ما از صومعه بگریخت در میخانه شد (دیوان عطار، ص ۲۰۹) - **حافظ:** دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
 ۸: **عطار:** درد هر کس به قدر طاقت اوست (دیوان، ص ۲۱۶) - **حافظ:** فکر هر کس به قدر همت اوست
 ۹: **عطار:** به هوا داری گل ذره صفت در رقص آی *** کم ز ذره نه ای او هم ز هوا می آید (دیوان، ص ۲۸۹)
حافظ: به هوا داری او ذره صفت رقص کنان *** تا لب چشمه خورشید درخشان بروم
 ۱۰: **عطار:** بیستم خانقه را در، در میخانه بگشودم (دیوان، ص ۴۲۴) **حافظ:** در میخانه ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود
 ۱۱: **عطار:** چو من جمعیت از زلف تو دارم ... (دیوان، ص ۵۳۶) - **حافظ:** کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
 ۱۲: **عطار:** ای صبا گریگری بر زلف مشک افشان او (دیوان، ص ۵۴۸) **حافظ:** ای صبا گریگری بر ساحل رود ارس
 ۱۳: **عطار:** کوتاه کرد قصه زلف دراز تو (دیوان، ص ۵۵۲) - **حافظ:** کوتاه کرد قصه زهد دراز من
 ۱۴: **عطار:** چه میان دریا جاوید عرفه گشتی *** هشدار تا ز دریا یک موی تر نگردی (دیوان، ص ۶۲۳)
حافظ: یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر - کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی
 ۱۵: **عطار:** از عشوه های خلق به حلقم رسید جان *** نه عشوه می فروشم و نه عشوه می خرم (دیوان، ص ۷۷۹)
حافظ: مقصود ازین معامله بازار تیزیست *** نه جلوه می فروشم و نه عشوه می خرم

سوم - تأثیر اشعار نظامی گنجوی (وفات ۶۱۴ هـ ق) در شعر حافظ:

- حافظ:** اذعان میدارد که از اشعار نظامی لذت برده چنین میسراید:
 چو سلک در خوشابست شعر نغز تو *** که گاه لطف سبوق می برد ز نظم **حافظ**
نظامی: بیا ساقی آن جام آینه فام *** به من ده که بر دست به جای جام
 چو زان جام کیخسرو آیین شوم *** بدان جام روشن، جهان بین شوم (شرفنامه، ص ۱۵۳)
 و نظیر این خطابها به معنی :
 معنی سحرگاه بر بانگ رود *** به یاد آور آن پهلوانی سرود
 نشاط غنا در من آور پدید *** فراغت دهم ز آنچه نتوان شنید **نظامی** (اقبالنامه، ص ۱۳۰)
 بیا ساقی آن بکر مستور مست *** که اندر خرابات دارد نشست
 به من ده که بنام خواهم شدن *** خراب می و جام خواهم شدن
 معنی نوای طرب ساز کن *** به قول و غزل قصه آغاز کن
 معنی از آن پسرده نقشی بیار *** ببین تا چه گفت از درون پرده دار
 شباهتهای دیگر :
 ۱: **نظامی:** هر چه خلاف آمد عادت بود *** قافله سالار سعادت بود (مخزن الاسرار، ص ۱۰۸)
حافظ: در خلاف آمد عادت بطلب کام که من ...
 ۲: **نظامی:** دست بدار ای چو فلک زرق ساز *** ز آستن کوتاه و دست دراز (مخزن الاسرار، ص ۱۴۲)
حافظ: گوید: زانج آستین کوتاه و دست دراز کرد *** دراز دستی این کوتاه آستینان بین
 ۳: **نظامی:** هم قصه ناتموده دانی *** هم نامه نانوشته خوانی (لیلی و مجنون، ص ۴)
حافظ: ... که هم نادیده می بینی و هم ننوشته می خوانی
 ۴: **نظامی:** باز بنای توبه را عشق خراب می کند *** روزه گشای عاشقان از می ناب می کند
 (دیوان قصاید و غزلیات، ص ۲۱۵)
حافظ: از می کنند روزه گشا طالبان یار
 ۵: **نظامی:** از زلف بنفشه را دهد تاب (لیلی و مجنون، ص ۹۸) - **حافظ:** تاب نقشه می دهد طره مشکسای تو
 و اینهم چند نمونه دیگر

د پانوی شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
 یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولی

خاقانی: کابین شبستان زحمت ما بر نتابد بیش از این - **حافظ:** خاک کویت زحمت ما بر نتابد بیش از این
سنایی: مرد یزدان گر نباشی جفت اهریمن میباش - **حافظ:** مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهریمنان
نظامی: هم قصه ناموده دانی هم نامه ناتوشته خوانی - **حافظ:** که هم نادیده می بینی و هم ننوشته می خوانی

این بود جواب عمل نابالغ فکری صبورالله سیاه سنگ ، شخص که بیگانه با رسالت قلم است.

حالا برمیگردیم به سؤ استفاده گران روسیاه شده که از حافظ منحیث ابزار توهین علیه اقوام غیر فارس جعل تاریخی کرده اند و قدامت چند قرنی به حافظ پیوند زده اند. تا سیادت شعری را نیز در قرنهای گذشته از آن خود کرده باشند.
برای این بازرسی عالمانه فقط مرد فرزانه ای مثل روانشاد **مرحوم "ناصر پور پیرار"** بود که در برابر سیلاب جعل کاران تاریخ جعلی ایران یک تته ، با استدلال قوی در مقابل بیشتر از صد قلمبدهست چیره دست مغرض جعل کار ایستادگی کرد. **ناصر پور پیرار** با هوش و درک بلند خود در کنار صدها روشنگر متوجه نکته ای می شود که **"تصویر"** تا **"عکس"** نشانه دو روند متفاوت است که اولی (تصویر) از دوران اولین نقاشان جهان حکایت دارد تا امروز ودومی از دوران **اختراع فوتو گرافی** است که در اوایل سال ۱۸۰۰ م در فرانسه و انگلستان ابداع شد. در هر شعری که کلمه **"تصویر"** آمده باشد میتواند این کلمه در حال و گذشته قرار داشته باشد ولی در اشعاریکه کلمه **"عکس"** بمعنی **"تصویر"** آمده باشد نمیتواند قدامت آن از تاریخ اوایل سال ۱۸۰۰ م به گذشته برود. ما در اشعاری بسیاری این کلمه را می بینیم ولی قدامت آن شخص را همین کلمه تعیین میکند. نه اشخاص زرنگ که با تردستی خواسته اند با قدیم ساختن اشخاص در ارزش قدامت تاریخی جعلی خود پرداخته باشند.

کلمه **"عکس"** به معنی **فوتو** آن تعامل فزیک است که در پروسه **فوتو گرافی** بنام عکس و معکوس شدن تصویر، بوجود آمده است ولی کلمات معکوس و عکس که بمعنی تصویر یا **فوتوی غربی** نباشد چیز معمول زبانی است که میتواند آنرا قدیم ساخت بطور مثال در مباحث گذشته و حال که با فوتو هیچگونه ارتباط نداشته باشد اگر گفته شود که شما معکوس یا عکس سخن من دلیل می آورید درینجا بسیار روتین و بجا در حال و قدیم می تواند باشد ، یا کسی اگر بگوید که این گلیم را عکس این حالت فرش کنید . یا میز را برعکس قرار بدهید باز هم بجاست ولی اگر بخواهد جای **"تصویر"** از کلمه **"عکس"** استفاده کند در آنجا چون موضوع به پروسس فزیک فوتو ارتباط میگیرد خواننده دراک و آگاه نمی تواند این کلمه **"عکس"** به معنی **فوتوی غربی** را قدامت بیشتر از اوایل سال ۱۸۰۰ م بشناسد یعنی قبل از اختراع عکس قبول کلمه عکس برای تصویر نادرست است. حافظ میگوید :

ما در پیاله "عکس" رخ یار دیده ایم

ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما «حافظ»

اگر کلمه عکس را عادی بیگیریم و با **فوتو** ارتباط ندهیم معنی این را میرساند که حافظ یار خود را در پیاله سرچیه و معکوس دیده است که این سرچیه دیدن همان سر به تالاق بودن است (یعنی پای یار بطرف آسمان و سرش بزمین باشد). پس تفاوت بین **"عکس"** (فوتو) با تصویر که معکوس نمی باشد بسیار فرق فاحش دارد زیرا **"تصویر"** کلمه است که در شعر اکثریت شعرا دیده شده اما زمانیکه به کلمه **"عکس"** یعنی فوتو منحیث **"تصویر"** در اشعار متقدمین برمیخوریم خیانت آشکاری از جعل کاران ایرانی را در میابیم که چگونه حافظ شیرازی را که قدامت موصوف از دوقرن بیشتر نبوده (دوقرن و شانزده سال ۲۱۶ کمره عکاسی اختراع شده و صحبت از معکوس بودن فوتو یا عکس مطرح میشود) حافظ را به چند صد سال عقب تر می برند. زرنگی آنها درین است که اگر ظرف سفالین تازه ساخته امروزه کم ارزش را کسی ادعا کند که قدامت این ظرف سفالی چند قرنه است ناگهان آن ظرف معمولی بی ارزش به ظرف خاص و با ارزش تبدیل میشود. ازین لحاظ یک تردستیست.

موضوع دیگر اگر به قدامت شهر **"شیراز"** زادگاه خواجه حافظ و سعدی مراجعه و آنرا موشگافی کنیم می بینیم که قبل از **کریم خان زند** قدامت **شیراز** منحیث شهر وجود نداشت و درسالهای که این دوشاعر بزرگوار را به آن سالها دور منسوب میکنند این منطقه صحرا و دشت بوده و هیچ سکنه نداشته است چطور ممکن است دوفرزند نامی قبل از مادر ایشان یعنی **(شیراز)** بدنیا آمده باشند. لطفاً به تاریخ حقیقی شیراز که در آن جعل صورت نگرفته باشد خود مراجعه و تحقیق نماید.
با این ژرف بینی **ناصر پور پیرار** در می یابیم که **رحمن بابا** متقدمتر از حافظ شیرازی بوده و قدامت حافظ شیرازی همانطوریکه ایرانی ها در تمام اسناد جعل کرده اند، قدامت حافظ از دوصد سال تجاوز نمی کند.

د پانوی شمیره: له 5 تر6

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

همچنان این شاعر گرامی از **خواجه کرمانی**، **عطار**، **سنایی**، **نظامی** و **خاقانی** زیبایی ها را به مخاطبین زمانش بر اساس رواج روزگار گرفته و انتقال داده است درین صورت از کجا معلوم که اشعار **رحمن بابا** ی بزرگ شاعر قدیمه تر از حافظ بر حافظ (ارزش شناس) تأثیر گذار نبوده باشد.

باز هم توارد یا بقول سیاه سنگ دزدی **رحمن بابا** نبوده بلکه دزدی سیاستگی یا توارد از حافظ است که با سلیقه خاص توانسته است از هر شاعری متقدم وام بگیرد یا بقول خود ما از هر چمن سمنی را فراهم کرده است. زیرا در آن زمان هنوز مسئله **کویی رایت** پا بر عرصه وجود نگذاشته بود. ختم

مأخذ و پاورقی ها :

نسل کشی در رواندا

https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%86%D8%B3%D9%84%E2%80%8C%DA%A9%D8%B4%DB%8C_%D8%B1%D9%88%D8%A7%D9%86%D8%AF%D8%A7

عکاس جوان تر به نام لونی ژاک ماندداگر (۱۸۵۱-۱۷۸۹) که طراح کمره عکاسی پیشرفته تری بود را یاری رساند پس از ۱۰ سال دیگر که صرف تحقیقات شیمیایی و مکانیکی شد دستگاه داگرنوتیپ ساخته شد. این دستگاه که تصویر مثبت تولید می کرد در سال ۱۸۳۹ به نمایش گذاشته شد و بدین ترتیب عصر عکاسی آغاز گردید. اعلام این خبر نیز ویلیام فاکس تالیوت (۱۸۷۷-۱۸۰۰) انگلیسی را ترغیب کرد تا روش عکاسی خود را تکمیل نماید. پس با دریافت کلمه عکس در اشعار شاعران هر کسی باشد قدامت اش از دو قرن فراتر رفته نمیتواند. موضوع دیگر قدامت شهر شیراز است که باید به آن پرداخته شود که واقعا این شهر در کدام زمان بوجود آمده و قدامت آن تا چه حد است. ناصر پور پیراز ثابت میکند که شیراز مرکز یهودیان فارس قدامت را که برای آن جعل کرده اند نادرست است بل قدامت آن

«نه تنها در کتیبه های تخت جمشید نامی از شیراز نیست بل اصولا شیراز در زمان زنده و به همت کریم خان [زند] ساخته شد، حصار کریم خانی آن تا زمان رضا شاه بر پا بود و ضمنا در شیراز حتی خشتی قدیم تر از زمان زنده پیدا نمی شود. بر این اساس آن شیرازی که حافظ با لفظ خوشا از آن تعریف می کند، تنها در مخیله خاخام ها ای یهودی شکل گرفته است.

قبول کنیم بنای شهر شیراز در عهد زنده و به تدریج تا زمان قاجار از زمین برآمده است، آیا از چنین شهر نوساز قرن دوازدهمی، می تواند در قرن ششم و هفتم هجری، سدهی و حافظ بیرون آمده باشد؟! (ناصر پورپیراز - مدخلی بر ایران شناسی بی دروغ و بی نقاب، ۵۹)

"جالب ترین مطلب در این رسامی این است که نیبور جایی را با نام دروازه ی قرآن نمی شناسد و در متن و یا این رسامی اش اشاره ای به چنین مکانی ندارد و اگر بنا بر مشهور و ادعاهای موجود، که از جمله در دانش نامه ی آثار تاریخی فارس آمده، باور کنیم که دروازه ی قرآن را عضد الدوله دیلمی به قرن چهارم هجری به شیراز با قصد حفاظت مسافران از چشم زخم راه ساخته است و اگر دروازه ی اصفهان در عهد نیبور هم، با محل کنونی این دروازه ی قرآن، لاقلا یک کیلومتر فاصله ی راه دارد، و اگر به طور طبیعی شیراز عهد مثلا آن دیلمی را کوچک تر ببینیم، آن گاه به این گمان می رسیم که عضدالدوله در انتخاب محل ساخت این دروازه، توسعه ی امروزین شهر شیراز را نیز در نظر داشته و دروازه ی قرآن اش را کنار خروجی امروزین شیراز به اصفهان ساخته است!!! تاریخ و افتخار سازان موهوم و ملی کنونی، می توانند بدون فوت وقت این دوراندیشی آن دیلمی را نیز در دفترچه افتخارات قلابی خود ثبت کنند تا برای آیندگان محفوظ بماند!!!" (ناصر پورپیراز - مدخلی بر ایران شناسی بی دروغ و بی نقاب، ۶۰)

ناصر پورپیراز در مقاله مدخلی بر ایران شناسی بی دروغ و بی نقاب ص، ۱۳۷ ضمن قرار دادن تصویری مربوط به ۸۰ سال پیش در وب لاگ خود نشان میدهد که بدلیل دروازه قرآن در این تصویر دیده نمی شود،

تشریح عکس



" این ورودی ها و نمای از شمال غربی شیراز، در اوایل عهد رضا خان، در هشتاد سال پیش را از صفحه ۱۰۴ کتاب «به یاد شیراز» برداشته ام. عکس فصیحی برای بیان سرگذشت تاریخی و مستحذات و معماری های آن شهر است. تقریبا چسبیده به کناره ی شهر، ارگ کریم خان با برج های مشهور آن دیده می شود تا بدانیم که ۱۵۰ سال پس از کریم خان، در مناسب ترین سوی آن، بر وسعت شیراز، به پهنای جالبی هم افزوده نشده، چنان که از آن ارگ کریم خانی، تا ابتدای چشم انداز عکس، مزارعی است که بر مسیرهای به سوی شهر آن، دروازه ی قرآنی بر سر راهی دیده نمی شود " (ناصر پورپیراز - مدخلی بر ایران شناسی بی دروغ و بی نقاب ص (137)

دیده شده ها :

۱: <http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=21401>

۲: کتاب تأملی بر بنیاد تاریخ ایران ، دوازده قرن سکوت ! ناصر پور پیراز

۳: تأثیر پذیری حافظ از خواجه کرمانی

۴ : سایت حق و صبر

۵ : <http://ganjoor.net/hafez/khajoo>

د پانوی شمیره: له 6 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولی